

بغل، بوسه و اشک شوق

بعد از دود کردن اسفند، کلی بغل، بوسه‌های آبدار و تعداد زیادی دوستت دارم، خانه‌ای که شوهرم بخش زیادی از دوران کودکی خود را در آن گذراند و بعضی از بهترین خاطراتش آنجاست را دیدم.

بالاخره داستان‌های دوران کودکی محمد با دیدن همه‌چیز برایم معنی پیدا کرد.

اما سخت بود – آقا جون آنجا درجایی که معمولاً می‌نشست نبود. می‌دانم که برای محمد این سخت بود. خیلی سپاسگزار بودم که می‌توانستم آنجا باشم و از او حمایت کنم.

در تمام طول صبح، فقط همدیگر را تماشا کردیم، حرف زدیم، در آغوش هم بودیم و میوه می‌خوردیم. تنها حس خوشبختی بود از اینکه بالاخره اینجا هستیم و با هم.

بعد از ظهر، حالت تهوع شدید گرفتم. به طبقه بالا رفتم و دراز کشیدم. به خودم آمدم و دیدم دارم در کیسه‌ای پلاستیکی که سوراخ است بالا می‌آورم. شدیداً استرس گرفتم و شروع کردم به گریه کردن. عملاً تا رسیده بودم نه فقط روی خودم بلکه روی تمام تخت مامان جون بالا آورده بودم.

انقدر احساس مریضی می‌کردم. انقدر اضطراب داشتم که مدام می‌لرزیدم.

تصمیم گرفتیم به بیمارستان برویم تا حداقل سرم بزنم. پارسال همین موقع به خاطر یک بیماری ویروسی معدوی وحشتناک مدتی در بیمارستان بودم و آب بدنم به‌شدت کم شده بود و به همین خاطر خیلی نگران بودم. محمد و دو عمویش مرا به بیمارستان بردند.

وارد بیمارستان شوید، مستقیم وارد مطب دکتر می‌شوید، علائمتان را به او می‌گویید و او روی تکه‌ای کاغذ چیز می‌نویسد. این دکتر بد نبود، اما جمعه شب بود و از آنجا بودن خیلی راضی نبود.

دستورات؟ سرم و مقداری ویتامین. محمد توضیح داد که قسمت مردان و زنان در بیمارستان جدا هستند و شاید باید بدون او بمانم. به من اطمینان داد که همه‌چیز را برایشان توضیح می‌دهد و نگران نباشم.

خوشبختانه، پرستاران مسئول بخش دیدند که چقدر ترسیده و مریض بودم و اجازه دادند به بخش خصوصی در بخش مردان بروم تا محمد و عموهایش هم بتوانند در کنارم باشند. خیالم راحت شد.

پرستاران خیلی مهربان و درباره آمریکا کنجکاو بودند، و حقیقتاً نگرانم بودند. به هر حال، من اولین آمریکایی‌ای بودم که ملاقات کرده بودند.

تنها مورد بد درباره این بیمارستان؟ انگار 100 سال قدمت داشت و وضعیت دستشویی‌ها اصلاً خوشایند نبود.

بعد از چند ساعت، هنوز حالت تهوع داشتم اما امیدوار شده بودم که فقط کافی است کمی بخوابم و بعد بهتر می‌شوم.

بیمارستان را ترک کردیم و صورت حساب را پرداخت کردیم. چقدر؟ 10 دلار.

شب بخیر مامان جون. دوستت دارم.